روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۲۰۹۵۹۳ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵- ۶۶۲۷۲۱۳۰ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

چهارشنبه • ۲۰ بهمن ۱۳۹۵ • ۱۰ جمادی الاول ۱۴۳۸ • ۸ فوریه ۲۰۱۷ • سال چهاردهم • شماره ۲۷۹۸ • ۲۰ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۲:۱۸ • اذان مغرب ۱۷:۵۸ • اذان صبح‌فردا ۵:۳۳ • طلوع آفتاب ۶:۵۷

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

ماجرای عشق و عاشقی میدون

تریاک روسی رسید؛ بیچاره معتادها

● آدم واقعا می‌ماند چه بگوید. این روس‌ها دست‌بردار نیستند. دیگر می‌خواهند چی‌کار کنند؟ توی سیاست خارجی که منافع مشترک دارند همیشه به‌نفع خودشان عمل می‌کنند. توی دریای خزر که منافع مشترک با ما و دیگران دارند آب خزر را گل‌آلود می‌کنند تا هم ازش کره بگیرند، هم کل سطح منابع انرژی زیر آب را برای خودشان بردارند (باز صد رحمت به ترکمانچای)، بعد، از کل سطح آب هم ۱۳ درصد بیشتر برای ما قائل نیستند (حالا شما نگویید حق گرفتنی است، نه دادنی. ما مطمئن هستیم در مذاکرات چند سال پیش که انجام شد، همین ۱۳ درصد را هم مذاکره‌کنندگان ما نگرفتند، بلکه آنها دلشان سوخت و دادند)، نیروگاه بوشهر هم که عملا تنور روسیه است و همیشه گرم نگهش می‌دارند (درواقع اگر برای ما نیرو ندارد، برای آنان که پول دارد). (پرانتز دوم: همین هفته آلمان دوتا نیروگاه در همدان به بهره‌برداری رساند که کلا ساختش شش ماه طول کشیده بود!)، حتی در همین مسئله سوریه هم در آخرین لحظه با ترکیه رفتند ماه‌عسل تا مسائل سوریه را حل کنند. حالا هم تسنیم گزارش داده که «دانشمندان روسی موفق به ساخت دارویی شدند که از احساس شادی در معتادان به مواد مخدر جلوگیری می‌کند. این یافته می‌تواند اولین داروی روسی برای مبارزه با اعتیاد به مواد مخدر به‌شمار آید». بفرما. این روس‌ها کلا ضدحال هستند. حتی ماده مخدری ساخته‌اند که مخدر است، اما آن حال خوش را به معتاد نمی‌دهد. یعنی چی؟ یعنی آزار دیگر. مثل اینکه آفتابه‌ای بسازند که آب توش جمع می‌شود، اما دسته و لوله ندارد. کی روسیه به ما حال داده؟ که پای بساط بدهد؟ ما نمی‌دانیم. والا. ما اگر معتاد بودیم به جنس چینی روی می‌آوردیم (حداقل مطمئن بودیم تریاک پلاستیکی است)، اما جنس روسی نمی‌زدیم. چون اگر جنس روسی مثل سیاست روسی باشد، ما می‌زنیم، اما هوا نمی‌رویم و بیشتر تو خودمان فرومی‌رویم.

وصیت: سوفیا... عشق من... یادت باشد من معتاد اصل جنس هستم؛ یعنی معتاد تو، اما من اگر معتاد شدم تو به پای من بنشین تا من ترک کنم، اما اگر یک درصد مواد روسی زدم - مواد که هیچی، سیگار روسی روشن کردم- دیگر از من دل ببر و برو دنبال زندگیت، چون به من امیدی نخواهد بود. مگر به باقی تعهدات روسی امید هست؟ قربان تو؛ عاشق معتاد به تو؛ میدون دوم.

کارتون خواب

محمدرضا ثقفی

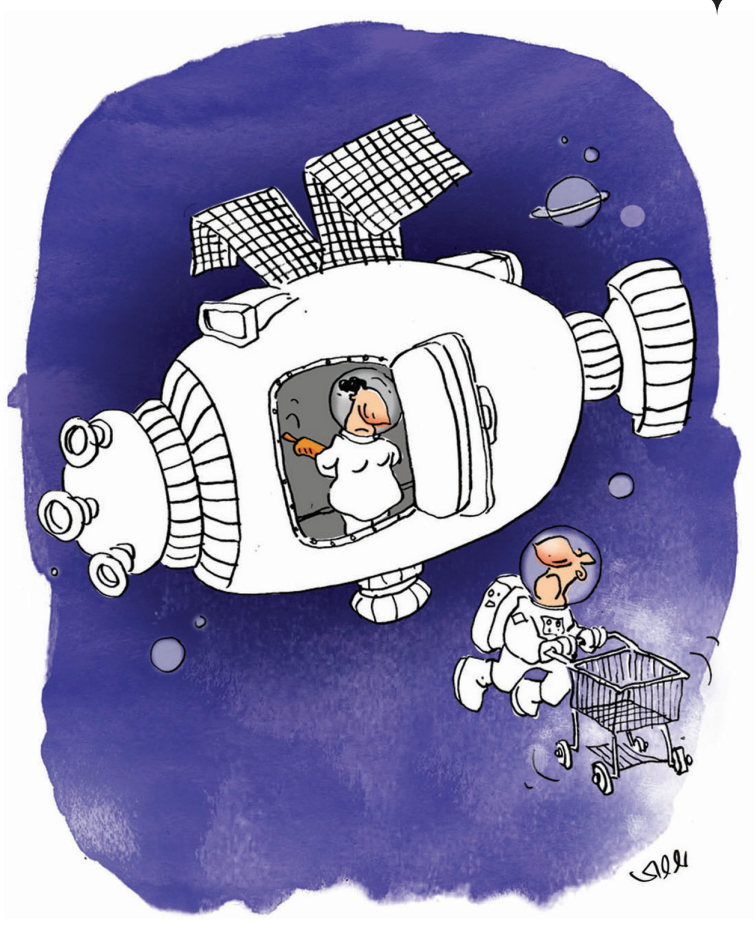

سلام به فردا

آذر منصوری

«آشتی ملی»؛ پیام حضور مردم

اولین پیام حماسه‌سازی مردم در مراسم‌های تشییع پیکر آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی و شهدای آتش‌نشان پیام همبستگی و آشتی ملی ایران با افرادی بود که آنها را از جنس خود می‌دانستند؛ چه این عرصه‌ها سیاسی بوده و چه صحنه دفاع تمام‌قد از جان و مال مردم؛ حضور مردم در صحنه می‌تواند یادآور این نکته باشد که همبستگی آنها با حضورشان در چنین مراسم‌هایی گره خورده است. از سوی دیگر چنین حضور فراگیری می‌تواند معیار و میزانی باشد از تلاش مردم برای پیگیری مطالبات خود. مردم ما یاد گرفته‌اند که از ظرفیت‌ها برای بیان دل‌مشغولی‌ها و مطالبات واقعی خود چه استفاده‌ای کنند و همین حجم حضور آنها در مراسم تشییع پیکر شهدای آتش‌نشان هشداری است برای مدیرانی که در حادثه پلاسکو نتوانستند با مدیریت به‌موقع، کارآمد، علمی و روزآمد، از ابعاد خسارت‌های آن بکاهند. علی‌القاعده این حادثه برای تاریخ ایران حادثه‌ای جبران‌ناپذیر است چراکه نه‌فقط مرتبطان با ساختمان پلاسکو، بلکه کل مردم ایران را داغ‌دار کرد و اگر مردم این‌چنین در مراسم تشییع پیکر شهدای این فاجعه حضور پیدا می‌کنند، نشان‌دهنده عمق مطالباتشان برای پیگیری این ماجراست.

ما ناگزیریم از اینکه چنین تجلی همبستگی ملی و مردمی را به دقت دیده، درک کرده و روی آن انگشت بگذاریم چراکه حضوری چنین گسترده حاوی پیام‌های دیگری نیز هست. اصلی‌ترین پیام این حضور این است که نه مردم ما به دنبال رفتارهای ساختارشکن برای بیان مطالبات خود هستند و نه از سوءرفتار مدیریتی برخی از مدیران احساس رضایت می‌کنند. مردم ایران یاد گرفته‌اند آگاهانه مسائل کشور خود و کشورهای دیگر را پیگیری و رصد کنند و هر جا که لازم باشد، با حضور به‌موقع خود همدلی و وحدت خود را به دیگران اعلام کنند. اگر آنها در مراسم تشییع پیکر شهدای آتش‌نشان با حضور خود خواستار اصلاح روندهایی شده‌اند که به فاجعه پلاسکو انجامید، در مراسم‌های مشابه دیگر نیز مطالبات خود را به دقت و به دور از هیجان و ساختارشکنی بیان کرده‌اند. این نشان از آن دارد که مردم ایران نه به دنبال برهم‌زدن نظم جامعه هستند، نه چشم به خارج از کشور دوخته‌اند و نه از مطالبات خود کوتاه می‌آیند. این ظرفیت امروز در مردم کشورم پدید آمده و فرصت خوبی است برای نهادها و گروه‌هایی که دغدغه مردمی دارند تا حول محور آشتی ملی به تلاش در این زمینه اقدام کنند. راهی که می‌توان به حل مشکلات امیدوار بود، وحدت و آشتی ملی است. اگر بتوان از این حضور، الگو و دغدغه‌ای برای همراهی مردم در بزنگاه‌های مهم کشور ساخت، آن موقع می‌توان امیدوار بود که از ظرفیت مسئولیت‌پذیری اجتماعی برای بیان مطالبات مردم کمال استفاده شده است و در این میان نقش مردم و وحدت و همدلی آنها با یکدیگر پررنگ‌تر از همیشه خواهد بود.

مشتری کافه خیابان وسط

مهرداد حجتی

چِلوفیلم

باور نمی‌کنید اگر بگویم فرمول همه فیلم‌های جشنواره فجر را پیدا کرده‌ام! چقدر هم ساده! اولِ فیلم یک تصادف بعد همه‌چیز حول آن تصادف پیش می‌رود؛ مثلا یک طرف تصادف یک دکتر یا مهندس است و طرف دیگر یک بدبخت بیچاره. بعد همین‌طور اتفاق پشت اتفاق؛ مثلا یک بچه ترک موتور آن بیچاره نشسته، بعد در حادثه تصادف پرت شده، سرش خورده به جایی و شکسته. از آن به‌بعدش هم معلوم است. بچه روز بعد می‌میرد و داستان شروع می‌شود؛ یعنی خر بیار و باقلا بار کن. یا فیلم با کتک‌کاری دو نفر طلبکار و بدهکار آغاز می‌شود. طلبکار، بدهکار را هُل می‌دهد. بدهکار سرش می‌خورد به جایی؛ مثلا رادیاتور شوفاژ، می‌میرد. بعد همه خانواده طلبکار که حالا شده قاتل، راه می‌افتند دنبال رضایت‌گرفتن از خانواده مقتول یا مثلا به‌طور تصادفی، دختری پسری را می‌بیند که می‌خواهد خودکشی کند؛ بعد دختر به پسر پیشنهاد می‌دهد بیا عاشق شویم! اما پیش از عاشقی برویم کمی قدم بزنیم! اولش پسر قدری بدوبیراه می‌گوید و بعد که نگاه می‌کند می‌بیند دختر، خوش‌بروروست، با او می‌رود خرید. حتی کارت پولش را از جیب پشتی شلوارش درمی‌آورد تا به‌جای دختر حساب کند! بعد هم همین‌طور قدم‌زنان سر از خانه پسر درمی‌آورند. جالب اینکه بعد از ساعت‌ها راهپیمایی اصلا آفتاب غروب نمی‌کند. آفتاب سر جایش مانده تا آنها حرف‌هایشان تمام شود! یا دو کارگر شهرداری راه می‌افتند توی پیاده‌رو تا بساط دست‌فروش‌ها را جمع کنند. همین‌طور که لگد می‌زنند، با یکی دعوایشان می‌شود و همین می‌شود ماجرایی برای باقی کشمکش‌های سراسر داستان! یا یک دختر خوشگل و خوش‌پوش سر از یک فَست‌فودفروشی درمی‌آورد و تصادفا با یک پسر هفت‌خط آشنا می‌شود. از قضای روزگار، دختر، پخمه، ساده‌لوح و زودباور است و گول حرف‌های پسر را می‌خورد و یک‌دفعه بدبخت می‌شود! باز هم باید خر آورد و باقلا بار کرد؛ از اینکه این خر و باقلا را دوبار گفته‌ام معذرت می‌خواهم، اما باور کنید بعد از هر تصادفی کلی مصیبت بر سر مقصر آوار می‌شود که باید خوشحال بود تماشاگر فیلم به‌جای آن نگون‌بخت نیست تا آن‌همه بدبختی را تحمل کند! انصافا خودتان قضاوت کنید «تصادف» چقدر به کار فیلم‌سازهای ما آمده؟! باور کنید اگر عنصر تصادف نبود، معلوم نبود فیلم‌سازان چه می‌کردند؟ فیلمشان را چطور پیش می‌بردند؟ آنها یاد گرفته‌اند هرجا هم داستانشان پیش نرود، یک ماشین را محکم به ماشینی دیگر می‌کوبند تا داستانشان جان بگیرد. تصادف اقسام مختلف دارد؛ می‌تواند ماشین با ماشین، ماشین با موتور و ماشین با آدم باشد یا می‌تواند موتورسیکلت با آدم باشد یا می‌تواند آدم با آدم باشد که این آخری مثل همان مثالی که زدم می‌تواند سرانجامش به عاشقی ختم شود، اما در موارد دیگر حتما باید یکی بمیرد یا چلاق شود، تا ماجرا شکل بگیرد، اما اینکه این وسط چه بر سر مخاطب بیچاره می‌آید اصلا مهم نیست. مهم این است که کار فیلم‌ساز پیش برود. آخرش هم در تیتراژ بنویسند تهیه‌شده در «چلوفیلم»! لابد کلی هم فروش می‌کند. اگر این حرف‌ها را باور نمی‌کنید کافی است سری به سینما بزنید تا خودتان ببینید. «چلوفیلم» تهِ فیلم را هم داشته باشید خیلی بانمک است!